

زوال عقل چپ سنتی و انشاءهای بچگانه در تظاهرات برلین!



مهران زنگنه

اگر چه برلین تهران نیست و نمی‌توان اتفافی را که در برلین اتفاق افتاده است، الگوی فرودستان ایران در داخل ایران دانست، اما اگر قرار باشد آنچه در برلین اتفاق افتاده است، را الگوی انقلاب آتی تلقی کرد، آنگاه می‌توان از همین الان از تکرار فاجعه‌ی ۵۷ حرف زد.

«چپ» گویا دچار زوال عقل شده است: آیا چپ سنتی با مطرح مقولات تضاد اصلی و ... تمامی خواسته‌های فرودستان در انقلاب ۵۷ را قربانی «حلی» تضاد اصلی نکرد و بدل به زائده‌ی ضد انقلاب در آن دوره نشد؟

به کجا رسیدیم؟ قرار است این بار چه اتفاقی بیافتد؟ قرار است باز دوباره همچون در سال ۵۷ انقلاب (فرودستان) و ضد انقلاب (این بار گربه‌های عابد شده) در کنار یکدیگر و دست در دست یکدیگر پا به میدان بگذارند و ارتجاع اسلامی را ساقط کنند؟

با مفاهیم این جریانات بگوئیم از مجرای حل تضاد اصلی قرار بوده است، سایر تضادها حل شوند یا امکان حل پیدا کنند. ببینیم چه اتفاقی افتاده است، نه فقط با «حل» تضاد اصلی دیروزین، حداقل در وجه سیاسی، هیچ تضاد دیگری حل نشد بلکه امروز به عینه بین دو سر تضاد دیروز، در برلین اتحاد عمل صورت می‌گیرد و عملاً تظاهرات مشترک برگزار می‌شود. (بیشتر به لطیفه می‌برد! یکی از شعارها و پیام‌های تظاهرات برلین به طور ضمنی «زننده باد کفن دزد اول» بود. آیا در یک استراتژی قدم به قدم فردا کفن دزد اول یا نمایندگان آن سخنران نخواهد بود؟)

مسخره‌تر از این نمی‌شود: در یک اقدام سیاسی که موضوع آنان قدرت، انقلاب و خواست‌های عملی در چارچوب داد و آزادی است، سخنران برگزار کننده رمانتیک می‌شود و از رویاها حرف می‌زند، گویا در مسابقه‌ی انشاء نویسی در مدارس ابتدائی شرکت کرده است. تازه آن هم از رویاهائی حرف می‌زند که به معنای تقلیل خواست‌های میدانی جنبش‌های خودبخودی فرودستان هستند.

خواست آزادی، خواست قدرت و به این اعتبار آزادی همگانی متضمن یک رابطه‌ی قدرت اجتماعی ویژه، خواست قدرت همگانی است. در رابطه‌ی قدرت باید «دو» طرف رابطه برابر باشند، تا فضای آزاد شکل بگیرد و تضمین بشود. برابری شرط آزادی است. کسی که به این برابری در رابطه‌ی قدرت در مقیاس اجتماعی و آن هم با سازماندهی شکل ندهد و از آزادی حرف بزند، ابله یا شارلاتان است. برابری در رابطه‌ی قدرت اما متضمن توزیع عادلانه منابع قدرت ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی در سطح جامعه است. بدون توزیع عادلانه‌ی منابع قدرت و تضمین آن حرف‌ها میان تهراند. از سوی

دیگر بدون آزادی هیچ انسانی قادر نیست از حصه خود در تولیدات مادی و معنوی، در ثروت اجتماعی یا محصول کار خود دفاع کند و بنا براین برابری خود با دیگران را حفظ بکند. کل مسئله در فهم ربط ارگانیک رابطه آزادی و عدالت است!

آیا چه سنتی دچار زوال عقل شده است؟ چه سنتی می‌نویسد: نه شاه می‌خوایم نه رهبر! مثل چلبی در عراق چطور؟! چلبی نه شاه بود، نه رهبر! حتی جمهوری خواه، مثل بسیاری از جمهوری خواهان در اپوزیسیون ایران هم بود! چرا خواست‌های فرودستان، خواست‌های صریح میدانی آنان جمع زده و به طور مثبت مطرح نمی‌شود. چه سنتی و همان کسانی که دیروز در ۵۷ از روحانیت مترقی حرف می‌زدند، این بار از اتحاد در تظاهرات فرا جناحی برلین، به عبارت دیگر از تکرار ۵۷ حرف می‌زنند! مگر در انقلاب ۵۷ یک ائتلاف فرا جناحی بین انقلاب و ضد و انقلاب در روابط قدرت دیروز شکل نگرفت؟ دیروز با «مرگ امپریالیسم» بدیل به فراموشی نهاده شد، امروز با «مرگ با دیکتاتور» نیز از بدیل حرف زده نمی‌شود. یک نفی بدون روشن کردن وجه اثباتی آن! این جریان‌ها می‌خواهند فراموش بکنیم هر نفی متضمن اثبات است! آنچه دیروز توسط تمام جریان‌ها کنار گذاشته شد، وجه اثباتی عمل و بی تفاوتی آزادی-عدالت خواهان در مقابل «جمهوری اسلامی» در شعار «استقلال آزادی جمهوری اسلامی» بود. امروز باید حتماً، بدون قید و شرط پرسید: در مقابل «جمهوری اسلامی» چه می‌خواهیم؟ «مرگ بر دیکتاتور/ مرگ بر جمهوری اسلامی» را باید فریاد کرد، اما آیا نباید ادامه داد و گفت: زنده باد □□□□□□ □□□□□□! این جریان‌ها می‌گویند نه! موجب تفرقه می‌شود!

آیا طرح خواست‌های فرودستان (آزادی و عدالت یا دموکراسی کار) موجب تفرقه می‌شوند؟ بله! اما بین چه کسانی؟ طبعاً بین انقلاب و ضد انقلابی که در برلین گرد آمده بودند. چه خوب! بدون این تفرقه نه انقلاب بلکه «تعویض رژیم» شکل می‌گیرد.